

کودنای بختاریها

در شماره ۸ - ۱۲ سال سیزدهم، آخرین شماره سال ۱۳۶۶ مطلبی تحت عنوان «قصه کودنای بختاریها» نوشته جناب نجفقلی پسیان را دیدم، که اینک با تأخیر دو ساله، تذکر نکته‌ای در باب این نوشته را بیفایده نمی‌بینم.

در مطلب یاد شده جناب پسیان با ارائه دلایلی، که البته بیشتر بر محور چگونگی آگاهی رضاشاه از طرح کودتا دور می‌زد و احتمال واقعیت داشتن کودتا و سوء قصد بجان شاه توسط بختاریها را مردود دانسته، و علت دستگیری و اعدام مرحوم سردار اسعد بختیاری توسط حکومت رضاشاه را، ... نخست گرفتن سهام نفت جنوب، و بعد هم تحقق نظر خود رضاشاه دانسته و مرقوم فرموده‌اند که رضاشاه نیز مانند هر زمامدار و دیکتاتور مقتدری قصد داشت برای استقرار امنیت و آرامش در دوران حیات خود، و ایجاد محیط امن برای بازماندگانش هر عنصر با نفوذ و مقتدری را از میان بردارد، خواه بختیاری باشد، خواه غیر آن ... و اصولاً معتقدند دلیل و منطق محکمی برای علاقه انگلیسیها به خلع خاندان پهلوی از قدرت و سلطنت، چه در دوران رضاشاه، و چه پس از شهریور ۱۳۲۰ وجود نداشته و مسائل مربوط به بررسی امکان تغییر سلطنت بعد از شهریور ۲۰ توسط انگلیسیها را نیز بیشتر اقدامی تبلیغاتی و بمنزله هشدار به محمد رضاشاه دانسته‌اند.

در مورد مرحوم سردار اسعد و بختاریها، صرفنظر از اینکه آیا در واقع در آن زمان نقشه کودتایی در میان بوده یا نه، اصولاً سوءظن رضا شاه نسبت به آنها، با توجه به

سوابق روابط آنها با انگلیس، موجه جلوه می‌کند. در این مورد و در این نوشته بخصوص با استناد به آن قسمت از اسناد وزارت خارجه انگلستان که بصورت ضمیمه ترجمه متن اصلی کتاب خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرونساید (ترجمه بهروز قزوینی، نشر آینه، چاپ سوم، ۱۳۶۳) ترجمه و منتشر گردیده است بذکر و توضیح این نکته میپردازیم. آنچه که از این اسناد بر می‌آید در دوران حساس بین سقوط کابینه وثوق‌الدوله تا کودتای اسفند ۱۲۹۹ که لندن بشدت در مورد سیاست خود در ایران دچار سر در گمی شده بود، بختیاری‌ها در نظر انگلیسیها از عوامل بسیار موثر، نه فقط در تعیین خط مشی سیاسی انگلیس در ایران، بلکه در وقوع هر تحولی در حکومت ایران شناخته شده بودند. این امر با توجه به اهم منافع انگلستان در ایران، یعنی نفت و حوزه‌های نفتی، که مخصوصاً پس از جنگ جهانی اهمیت خود را نه فقط از نظر اقتصادی، بلکه از دیدگاه استراتژیکی هم، قویاً برای امپراتوری بریتانیا ثابت نموده بود، و منطقه اسکان بختیاریها و تأثیری که همواره میتوانستند بر منافع انگلستان در ایران، آنهم در زمانی که حکومت مرکزی تقریباً، هیچگونه قدرتی در خارج از محدوده تهران نداشت، بگذارند، طبیعی می‌نماید. در این اسناد آنچه که بنظر میرسد اینست که نورمن وزیر مختار وقت انگلیس در تهران - که از مکاتبات وی با وزارت خارجه انگلستان چنین استنباط می‌شود یکی از بی استعدادترین و کند ذهن‌ترین دیپلماتهای انگلیس بوده که بزحمت و با تأخیر نقطه نظرهای لرد کرزن وزیر خارجه تیزهوش و آینده نگر و استعمارطلب انگلستان را در مورد ایران درک می‌نمود است - از ابتدا چندان نظر مساعدی به بختیاریها نداشته و علت این بدبینی خود را... عمدتاً در باره جهت گیری آنها در زمان جنگ... ذکر کرده،... یعنی زمانیکه همه آنها طرفدار دشمن از آب در آمدند، و تنها دو نفر از آنها کاملاً به ما وفادار ماندند. (خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرونساید، سند شماره ۶۶۷، ص ۱۸۵) اما از دیگر اشارات وی، منجمله در دنباله همین نامه، چنین بر می‌آید که وی را اصولاً نظر خوشی با بختیاریها نبوده و قوام‌الملک و ایلات فارس را بر بختیاریها ترجیح می‌داده است. اما علیرغم این سوءظن و سوء نظر نسبت به بختیاریها، احتمالاً بدستور کرزن، با آنها در مورد احتمال انتقال پایتخت به اصفهان، و نقشی که بختیاریها می‌بایست در تحولات آتی ایران، پس از حمله بلشویکها و فتح تهران توسط آنها بر عهده گیرند، وارد مذاکره شده و در آن زمان نظر بختیاریها این بوده است که اولاً حکومت ایران را عملاً در دست گیرند، هر چند که ... یک شاهزاده قاجار نقش یک شاه آلت دست را در [هر مقدار از خاک ایران که بتوان از چنگ بلشویکها نجات داد] بازی کند. ثانیاً امتیازات

مالی که از دولت انگلیس طلب کرده بودند آن اندازه بود که نورمن پیشنهاد می‌کند حق امتیاز نفت که به حکومت ایران پرداخت می‌شود، و جزو منابع اصلی درآمد دولت بود، به خوانین بختیاری پرداخت گردد. (همان سند).

حتی شاید مهمترین سند در میان اسناد ارائه شده در این کتاب نامه مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۲۱ سرپرسی کاکس معروف که در آن هنگام در بغداد در پست کمیسر عالی انگلستان در بین‌النهرین خدمت می‌کرد، خطاب به ادوین ساموئل مونتگ = E.S.Montage وزیر امور هندوستان کابینه انگلیس از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ باشد. (سند شماره ۶۶۸، ص ۱۸۶ همان کتاب) در این نامه این افسر و دیپلمات هوشمند و کارآمد انگلیسی که از نظر نحوه تفکر استعمار طلبانه‌اش نیز به وزیر خارجه وقت انگلستان بسیار نزدیکتر از نورمن بود، ضمن تحلیل عاقلانه‌تر و صحیحتری که از اوضاع ایران و خطری که موجب آتشمه آشفستگی و سردرگمی در تهران و دهلی و لندن شده بود، یعنی احتمال حمله بلشویکها به تهران پس از تخلیه قوای انگلیسی از ایران، می‌نماید (کاکس این احتمال را بسیار ضعیف میدانند) پیشنهادی در مورد خط مشی سیاسی آینده انگلستان در ایران ارائه میدهد که بنظر می‌رسد شامل طرح کلی تحولات اساسیست که بعداً در ایران روی داده. تا آن هنگام چه پیشنهادات نورمن از تهران، چه اظهار نظرهای لرد کرزن از لندن و چه پیشنهادات و اظهارنظرهای دیگر مأمورین و مقامات انگلیسی دست اندرکار، کلاً بر این محور دور می‌زند که در صورت عدم پایداری احمدشاه، شاهزاده دیگری از خاندان قاجار، ترجیحاً محمد حسن میرزا ولیعهد سلطنت را در هر مقدار از خاک ایران که بتوان از چنگال بلشویکها نجات داد، عهده‌دار شود. (اسناد ۶۳۸، ۶۴۵، ۶۷۷،...) اما عاقد قرارداد ۱۹۱۹ در نامه خود چنین می‌نویسد:... باید در تهران در جستجوی عناصر میانه‌روی غیر بلشویکی باشیم که معتقدند این کشور تنها با کمک ما [یعنی انگلستان] نجات خواهد یافت. ما باید معاهده دیگری تدوین کنیم [بجای قرارداد ۱۹۱۹] که مجلس آنرا بپذیرد تا حکومت اعلیحضرت [حکومت انگلستان] بتواند باز هم به ایران کمک کند. کاملاً ممکن است در چنین معاهده‌ای تغییر شاه یا تغییر سلسله از ما خواسته شود که البته ما برای انجام این خواسته درنگ راجایز نخواهیم دانست. (تأکید از نویسنده این سطور است.) در ادامه کاکس نظری ابراز میکند که میتواند آنرا به پیشنهاد نامزد برای برنامه‌ای که در فوق ارائه دادم تعبیر کرد:... در هر صورت نظر بختیاریها عامل مهمی است و من با نظر وزیرمختار موافق نیستم که می‌گوید آنها اساساً نسبت به ما احساسات دوستانه ندارند. بر عکس من فکر میکنم آنها کاملاً به منافع

داشتن روابط دوستانه با ما آگاهند و اگر منافع آنها حفظ شود و افزایش یابد، اکثریت آنها حاضرند در هر طرحی که برای نجات ایران از بحران پیشنهاد شود با ما همکاری کنند. آنگاه در ادامه می‌نویسد که چنانچه برای اجرای پیشنهاد فوق دیر شده باشد، و یا طرح فوق با شکست مواجه گردد و شمال ایران تحت تسلط بلشویکها قرار گیرد، جنوب ایران را، یعنی جنوب خطی که از ... خانقین به کرمانشاه، خرم‌آباد، اصفهان، یزد، کرمان و غیره بکشیم، و کمابیش منطبق با همان خط قرارداد ۱۹۱۵ مینماید و عمده منافع انگلیس در آن واقع میگردد، با دادن اجازه به والی پشتکوه، شیخ محمد، و بختیاری‌ها برای اعلام استقلال، و تشویق آنها برای انعقاد پیمانی سه جانبه جهت مقابله با هجوم بلشویکها و حفظ منافع خودشان، آن منطقه را، برای انگلستان و منافعش، حفظ کرده و ثبات ببخشند. کاکس در اینجا نیز مجدداً تأکید می‌کند که ... حفظ روابط نزدیک با بختیاری‌ها هم برای ما و هم برای آنها اساسی است. باید بخاطر داشت که اینک اصفهان، یزد، و کرمان در دست حکام بختیاری است.

سرانجام دولت انگلیس به آشفته‌گیها و بی‌تصمیمی‌های خود، که در اسناد ارائه شده در این کتاب کاملاً مشخص می‌باشند، خاتمه داده و با طراحی کودتای سوم حوت، که از این اسناد چنین بر می‌آید بدون آگاهی و دخالت نورمن طرح آن ریخته شده بود، به اوضاع وخیم و در حال فروپاشی حکومت تهران ثبات و سرانجامی بخشید، و بالاخره با خلع احمد شاه از سلطنت و انقراض سلسله قاجاریه توسط سردار سپه نیز موافقت کرد. (و ذکر این نکته نیز در اینجا بی‌مناسبت نمی‌نماید که ظاهراً، بر خلاف آنچه عده‌ای بعمد و از روی غرض، در باره علت مخالفت لندن با احمدشاه، و موافقت با خلع و از سلطنت شهرت داده‌اند، این امر، همانگونه که دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر شیخ‌الاسلامی با ارائه، دلایل مستند در مقالات مختلف شرح داده‌اند، هیچ ربطی به افسانهٔ مجعول مخالفت آخرین شاه قاجار با سیاستهای انگلیس و قرارداد ۱۹۱۹ و دیگر داستانهای بی‌پایه‌ای که در اینمورد ساخته شده نداشت، بلکه انگلستان که منافعش در آن زمان ایجاب میکرد یک حکومت مرکزی قوی و با قدرت ایران را اداره کند - و از معدود مواردی بود که منافع استعماری انگلستان با خیر و صلاح مملکت ایران مطابقت داشت - از بزدلی و عدم کارآیی احمدشاه بجان آمده بود.)

اما رضاشاه پس از رسیدن بقدرت و آبدیده شدن نسبی در کورهٔ داغ سیاست سالهای بحرانی و پر مخاطرهٔ ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴، و پس از آن در سالهای تحکیم پایه‌های قدرت خود تا ۱۳۱۲، که باندازهٔ زیادی با سیاستهای پیر مکار انگلیس آشنایی یافته بود

و از مناسبات غالب خاندانها و رجال مملکت با سیاستهای بیگانه سر در آورده بود، اصولاً حضور محمد حسن میرزا آخرین ولیعهد قاجاریه در خاک انگلستان را بخودی خود نگران کننده میدید، و مسلماً تکیه مرحوم سردار اسعد بر مسند وزارت جنگ، مخصوصاً با سوابقی که وی، و غالب سران بختیاری بطور کلی، با دولت انگلستان داشتند، بشدت بر آن نگرانی میافزود. آنچه که جناب پسیان در مورد قصد رضاشاه برای از بین بردن هر عنصر بانفوذ و مقتدری، خواه بختیاری، خواه غیر آن، مرقوم فرموده‌اند، و هلاکت نصرت‌الدوله فیروز، و مدرس، و تیمورتاش و داور و دیگر نزدیکان یا مخالفان مقتدر رضاشاه را بعنوان دلیل متذکر شده‌اند، هر چند بعنوان یک اصل کلی صحیح می‌نماید، اما در هر یک از این موارد اگر دقت و غور کافی بعمل آید دلیل و انگیزه‌ای که بدبینی و سوءظن شاه را نسبت به آن شخص تا حد زیادی موجه جلوه دهد یافت میشود.

بدبینی رضاشاه نسبت به انگلیسیها در طول سالهای سلطنتش که با گذر سالها شدت بیشتری می‌یافت نیز توسط بسیاری از رجالی که با خلق و خوی رضاشاه آشنایی داشتند تأیید شده، و کار این سوءظن بدانجا کشیده بود که وی حتی به ولیعهد خود - محمد رضاشاه بعدی - نیز اطمینان و اعتماد کامل نداشت و احتمال خبرچینی برای انگلیسیها توسط وی را هم رد نمی‌کرد.

چنین می‌نماید که رضاشاه پس از تحکیم پایه‌های قدرت سلطنت خود بتدریج، بخصوص پس از بقدرت رسیدن هیتلر در آلمان، در پی بریدن، و یا دست کم تقلیل، رشته‌های نزدیکی و وابستگی حکومت خود با انگلستان برآمد، و بویژه پس از ضرب شستی که بر سر تجدید و تمدید قرارداد نفت از انگلستان چشید و ترس و واهمه وی از آنچه که ممکن بود انگلستان در هر زمانی بر سر او و خانواده‌اش، و از آن مهمتر ایران بیاورد، او را بجستجوی قدرت جهانی جایگزینی واداشت که بتواند با نفوذی کنترل شده (توسط رضاشاه) در ایران بعنوان سدی در مقابل اقدامات انگلیس عمل کند، و در این میان هیتلر که بتدریج در میان تمام ملی‌گرایان ایرانی بصورت بت آرمانهای ضد انگلیسی درآمده بود، برای رضاشاه نیز همان رستمی جلوه کرد که می‌توانست دیو استعمار انگلیس را از پای درآورد، علی‌الخصوص که آرمانهای نژاد پرستانه نازیسم با تعصب ملی‌گرایانه و آریایی دوستی رضاشاه هم همخوانی داشت.

پس توقیف، و سپس به هلاکت رسانیدن سردار اسعد بختیاری هم، حتی اگر طرح کودتا و ترور رضاشاه هم تنها اتهامی مجعول بوده باشد، از همان قصد وی در بریدن

رشته‌های مرئی و تارهای نامرئی انگلیسی پیرامونش، که مآلاً می‌توانستند مجری نظرات سوء انگلستان در مورد سلسله جدیدالتاسیس سلطنتی و شخصی بنیانگزاران این سلسله، و اصلاحاتی که طی آن مدت در شرایط رقت‌بار مملکت بعمل آورده بود باشند سرچشمه می‌گرفت.

اما در باره نحوه آگاهی رضاشاه از طرح کودتای بختیارها که جناب پسیان با دلالی، و بیشتر با استفاده از منطق، آترا یعنی نحوه آگاهی شاه را - مردود می‌شمارد، باید گفت: که اگر واقعاً چنین طرحی در دست بوده است، هیچ لزومی و بیش از آن هیچ دلیل منطقی، وجود نداشت که رضاشاه واقعیت چگونگی اطلاع خود از طرح توطئه را بر ملا سازد، و واقعیت این مسئله بسیاری از اتفاقات مهمتر دوران رضاشاه، بدلیل آنکه تنها فعال مایشا و قدرت بی چون و چرای آن هنگام، یعنی شخص شاه، هیچگونه نوشته و خاطراتی از خود بجای نگذاشت، همچنان در پرده ابهام باقی می‌ماند. اگر طرح کودتا به نفع محمد حسن میرزا، یا خود سردار اسعد - واقعیت داشته، می‌توان احتمال داد که شاه از طریق منابع خارجی از آن مستحضر شده باشد. احتمال دیگر اینست که از طریق یکی از نزدیکان و محارم خود سردار اسعد آن سر مخوف فاش گردیده است. با توجه به سوءظن شدید رضاشاه و واکنش سریع و بیرحمانه وی نسبت به هر امری که ممکن بود کوچکترین خدش‌های در قدرت مطلقه وی، و یا نسبت به ادامه سلطنت در خاندان وی دارد آورده، میتوان این احتمال را نیز مورد بررسی قرار داد که سردار اسعد مثلاً در محفل کاملاً خصوصی و بنظر خودش خالی از اغیار، در مورد سیاست انگلیس، و استفاده‌هایی که ممکن بود بتوانند از نگاهداری محمد حسن میرزا در هر زمانی ببرند، و یا در باره تاریخچه بقدرت رسیدن رضاشاه و نقش‌های که انگلیسیها قبل از قبضه قدرت توسط رضاشاه برای تحول حکومت و سلطنت ایران داشتند، و مذاکرات مأمورین انگلیس قبل از اسفند ۱۲۹۹ با سران بختیاری، که سردار اسعد نیز مسلماً در آن گفتگوها شرکت داشته است، و نقشه انگلیسیها برای سپردن سلطنت به محمد حسن میرزا ولیعهد وقت، و قدرت به بختیارها - دقیقاً نقشه‌هایی که در اسناد اشاره شده در این نوشته راجع به آن بحث شده بود، و دقیقاً طرح کودتای مفروض - گفتگویی کرده باشد، و غیری در آن مجلس خالی از اغیار - ظاهراً - آن صحبتها را بگوش مظنون شاه رسانیده باشد، و ذهن وسواسی شاه، که هنوز تمامی عوامل اجرای آن نقشه را در اختیار انگلیس و قادر به اجرای نقش‌های خود میدید، آن گفتگو را نشانه تهدیدی یافته، و ضربه را پیش از آنکه بذرهای توطئه فرضی فرصت رشدی بیابند فرود

آورده باشد. نزدیکی قوام‌الملک، که خود را در سیاستهای جنوب صاحب حقی بیش از موقعیت آن زمانش میدانست و زیر سایه خوانین بختیاری بودن را بر نمی‌تافت، به سردار و حضور وی جزو ملازمین سردار در آن سفر میتواند این ظن را تقویت کند.

بهر صورت، از فرضیات و احتمالات گذشته، نگاهداری محمد حسن میرزا قاجار توسط دولت انگلستان در خاک آن کشور از مهره‌هایی بود که دولت انگلیس برای نگاهداشتن رضاشاه در خط سیاست خود آنرا بکار میبرد، و چنین می‌نماید (گویا کار دوباره به فرضیات کشید!) که اصولاً وی - محمد حسن میرزا - بعنوان ذخیره و احتیاط نگاهداری میشد تا هر گاه رضاشاه که با کمک انگلستان توانست تخت و تاج را از دست قاجاریه در آورده، حق نمک را فراموش کند برای دولت انگلستان امکان جبران اشتباه و بازگرداندن آب رفته بجوی باشد. پس از شهریور ۱۳۲۰، که رضاشاه در نظر انگلیس نه فقط نمک شناس، بلکه نمکدان شکن آمد، بر خلاف نظر جناب پسیان بنظر نمی‌رسد که ملاقات مقامات وزارت خارجه بریتانیا با شاهزاده قاجار صرفاً نوعی تهدید، و تنها جهت استفاده از واکنش آن در تهران و هشدار دادن بوراث رضاشاه بوده است. ظاهراً آنچه که از تمامی اسناد و اطلاعات منتشر شده تا بحال، و از خاطرات رجال آنزمان که تا کنون انتشار یافته است، بر می‌آید، اصرار دولت انگلیس برای تغییر رژیم و یا بازگردانیدن سلطنت به خاندان قاجار در آن هنگام واقعی بوده، و تنها مهارت دیپلماتیک روانشاد فروغی و قبولاندن این واقعیت توسط آن مرحوم به سفیر وقت انگلیس در تهران که هر گونه تغییر اساسی در رژیم مملکت درین بجهت می‌تواند به اغتشاش دامنه‌داری در کشور، و استفاده شورویها از آن اغتشاش در قبضه کردن تمامی ایران، بیانجامد، باعث تغییر رأی دولت انگلیس در اینمورد شد، آنهم با این تسلی خاطر که با دادن شانس سلطنت به ولیعهد وقت برای اثبات صلاحیت خویش - البته از نظر آنها - ... اگر او بر خلاف انتظار [انگلیس] از آب درآمد، همیشه میشد کنارش گذاشت.

واژه‌نامه یزدی

منتشر شد - بها ۲۰۰۰ ریال - بخش‌کننده: کتابفروشی تاریخ

تلفن ۶۴۰۶۴۲۶